



سال دوم

آذرماه ۱۳۱۳

شماره ۷

## آقراچ

بزرگترین شاعر ایران کیست ؟

جواب سوم

# فردوسی یا حافظ ؟

بقلم آقای دشتی

نمایندهٔ محترم مجلس و مؤسس شفق سرخ

سیگار همین‌طور دود می‌کرد و من خامه بدست بانهایت خستگی و تردید بردستهٔ کاغذ سفیدی که زیر دست داشتم خیره نگاه می‌کردم و خمیازه می‌کشیدم که یکی از رفقاء خوش مشرب و با ذوقم از در درآمد و گفت یقیناً مقاله‌ای نوشته‌ای و خسته شده‌ای. گفتم مقاله ایرا که می‌خواهم بنویسم قبل از نوشتن خسته‌ام کرده است. پرسید راجع بچه موضوعی است ؟ گفتم مجاههٔ مهر از خوانندگان خود سؤال کرده است که «بزرگترین شاعر ایران کیست» و از من خواسته است که در این موضوع اظهار عقیده کنم.

دوست محترم من بعد از مختصر تأملی گفت فهمیدم چرا قبل از نگارش خسته شده‌ای. در عوارض روحی هیچ چیزی مثل تردید و شک خستگی آور نیست حتی ناامیدی و این تردید میان دو شاعر بزرگ ایران است که ترا خسته کرده و

حق هم باشماست زیرا هر يك از این دو شاعر مزایایی دارند که انسان نمیتواند بلهجه قاطعی یکی را بردیگری ترجیح دهد .

گفتم مقصود کدام دو شاعر است؟

گفت، یعنی تصور می کنید بعد از این همه معاشرت و مبادله آراء ادبی من نتوانسته ام حدس بزنم بکدام يك از شعرای ایران ایمان داری؟

گفتم خیلی متشکر میشوم اگر از کینه تخیلات من مرا مطلع بفرمائید .

گفت حافظ و فردوسی .

گفتم بچه دلیل؟

گفت بدلیل اینکه کتاب حافظ را مثل حرز جواد در سفر و حضر همراه داری و حتی تنها کتابی که هیچوقت در قفسه کتابهای تو نیست و جزء اثاثیه خوابگاهت شده است دیوان خواجه است و بدلیل اینکه من و شما هر دو می دانیم تنها شاعری که روح قومیت را زنده کرده و با افسانه های خود مجد و عظمت گذشته را بیخاطر فرزندان این مرز و بوم آورده و بالتبلیح روح مناعت و سربلندی و بزرگواری که لازمه استقلال ملتی است در ایران دمیده فردوسی است که بدون شبهه زنده کننده ایران و ناشر حکم و اخلاقیات فراوانی است که از افکار و آراء سایر گویندگان برای تقویت بنیه اجتماعی مناسب تر است .

با این مزایایی که برای این دو شاعر قائل هستید آیا من نباید حدس بزنم که تردید شما مابین این دو شاعر است؟ مگر عقیده ادبی شما تغییر کرده باشد .

گفتم این ها صحیح است ولی ایران سرزمین شعر است . همانطوریکه یونان مهد پرورش فلاسفه بزرگ و فلسطین عرصه ظهور انبیاء و هندوستان جایگاه متصوفین و مرتاضین است - ایران بشعرا بزرگی مانند رودکی ، عنصری ، ناصرخسرو و علوی، خیام، فردوسی، سنائی، مولوی، سعدی، معزی، عطار، فرخی سیستانی، منوچهری، نظامی، حافظ، مسعود سعد و صدها شعرای بزرگ دیگری که در مرتبه دوم و سوم اینها قرار می گیرند مباحث دارد .

هر يك از اینها مزایایی دارند که نمی توان بطور مطلق میان آنها تفضیلی

قائل شد. چطور ممکن است انسان بدون تردید و باتکاء احساسات خود دو نفر را مطلقاً بر سایرین ترجیح دهد! کی می تواند بگوید فردوسی بهتر از سعدی شعر گفته است؟ در صورتیکه قطعاً از ساختن يك غزل بسبك غزلیات معجزه آسای شیخ ناتوان بوده است، همچنانکه سعدی از سرودن بیست شعری که دارای همان جلال و غرور و رفعت و حماسه ای باشد که از خلال شاهنامه بچشم می زند عاجز بوده است. کی می تواند بگوید عنصری بد شعر گفته است و همان شاعر محبوب من و شما که «خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای» می گذارد با همان پختگی و استحکام و انسجامی که در قصاید عنصری دیده می شود دیده ای بسراید؟

ما چطور می توانیم مولوی و نظامی را نادیده انگاریم؟

گفت مقصود چیست ؟

گفتم مقصود اینست که مطالب باین سهولت نیست که شما فرض کرده اید و حالا که شما این جا هستید خوب است باهمدیگر تدری و بحث و قبل از این که يك رأی قاطع در این زمینه اظهار کنیم بد نیست قدری باهمدیگر بحث نموده و قدری زمینه را روشن تر کنیم تا به بینیم لقب بزرگترین شاعر ایران نصیب کدام يك از گویندگان میشود. گفت پس برای اینکه، مثل طلاب علوم دینی که در ضمن مباحثه تمام مطالب را بهم میخاوط میکنند، مشوش حرف نزنیم، بعقیده من خوب است منظم بحث کنیم یعنی اولاً باید روشن کنیم مقصود از بزرگترین شاعر ایران چیست، و ثانیاً روشن کنیم شعر خوب یعنی چه، ثالثاً کدام يك از شعراء بیشتر شعر خوب گفته است. گفتم در قسمت اول که گمان می کنم قضیه روشن است زیرا وقتی بجاه ای می برسد بزرگترین شعرای ایران کیست مقصودش این نیست که بزرگترین شعرای ایران از حیث جثه کی بوده است زیرا بزرگی تن شاعر هیچگونه تأثیری در زیبایی اشعار او نمی تواند داشته باشد و طبعاً تأثیری در ادبیات ندارد.

و باز گمان نمی کنم مقصود از بزرگترین شاعر کسی باشد که بیشتر از همه شعر گفته باشد. چه در این صورت قضیه خیلی آسان بود: انسان مراجعه می کرد بدیوان شاعر؛ هر شاعری دیوانش ضخیم تر بود ارزا بزرگترین شاعر معرفی

می کرد. میگویند بیدل دوست هزار بیت شعر گفته است؛ در این صورت قطعاً اشعر شعرای فارسی زبان بشمار میرفت. بنظر من شاعری که بیشتر از همه شعر گفته باشد نباید زیتی بر سایرین داشته باشد؛ چه آنکه شعر هم مثل غالب چیزهای دنیا کیفیت آن مطلوب است نه کمیت. يك شعر خوب بهتر از صد هزار شعر بد است؛ همچنانکه مؤلف يك کتاب کوچکی که در آغوش آن افکار بلند و آراء عصبانیه و تعبیرات زیبا هم خوابیده است بالاتر و محترمتر از نویسندگانی است که کتابهای زیاد مینویسند ولی کتابهای آنها از فکر و تعمق و حسن بیان بی بهره و مطالب آن از سطح عادیات بالاتر نمیرود.

دوست محترم گفت اینها بدیهی است و حتی من خیال نمی کنم مقصود از جمله بزرگترین شاعر کسی باشد که بیشتر از سایرین مسائل عامی یا فلسفی یا اخلاقی را گفته باشد، یا از لحاظ حماسه مقدم بر سایرین باشد. عبارت اخری بزرگترین شاعر کسی است که قطع نظر از حیثیات مختلفه بهتر شعر گفته باشد زیرا اگر هر يك از حیثیات مختلفه را بطور انفرادی هدف قرار بدهیم یکی از شعرا در آن بارز است ولی از سایر حیثیات نسبتی بسایرین تفوقی ندارد.

شدیم آقای فروغی معتقدند باید چهار نفر از شعراء ایران را از میدان جدال و بحث کنار گذاشت و آنوقت در سایرین بحث نمود: فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی را از صفوف شعرا خارج نمود آنوقت تفاضل مابین سایرین قائل شد و این رأی صحیحی است زیرا کسی میتواند فردوسی را بر مولوی یا مولوی را بر سعدی یا سعدی را بر خواجه یا خواجه را بر فردوسی ترجیح دهد؟

گفتم از يك لحاظ این رأی بسیار پسندیده است و پسندیده تر و کامل تر خواهد شد اگر نظامی را هم بانها اضافه کنیم زیرا از لحاظ خیال پروری و بدایع تعبیرات و تشبیهات این شخص هم بی مانند است و در صف اول شعرای ایران قرار میگیرد. مع ذلك چون بیکاریم ضرر ندارد بحث کنیم و دنباله سخن را بکشیم به بینیم شعر خوب چیست و چه شرایطی دارد زیرا همه مردم که مثل آقای فروغی فکر نمی کنند مناسفانه هنوز هستند مردمانی [آنها در عقبه شعرا و ادباء] که انوری را همدوش فردوسی و سعدی میدانند!

اولاً تصدیق می‌کنید که شعر تنها جماعه و وزن و دارای قوافی نیست  
گفت البته در شعر خیلی چیزهای دیگر باید باشد تا بشود آنرا شعر گفت.  
گفتم خواهشمندم شمه‌ای از آن چیزهای دیگر را برای من بیان فرمائید.  
گفت در درجه اول شعر باید دارای فصاحت باشد یعنی اولاً کلمات مهجوره  
و دور از ذهن را نیاوردند. ثانیاً باید ترکیب و جمله بندی برخلاف قواعد ادبی  
نباشد و علاوه تعقید را بهام نداشته باشد. ثالثاً هم کلمات و هم طرز جمله بندی از ابتذال  
دور باشد و در عین حال مانوس بذهن باشد. رابعاً از کلمات و حروف زیادی که فقط  
برای درست کردن وزن شعرا می‌آورند منزه باشد. خامساً برای وزن و گنجاندن معنی  
مقصود مجبور نشده باشند کلماتی را حذف کنند.

در مرتبه دوم باید بلاغت داشته باشد یعنی بواسطه حسن ترکیب و انتخاب  
کلمات باید مقصود خود را بطور اتم و کامل در ذهن خواننده القاء کند و علاوه  
بر این از تشبیهات دور از ذهن و استعارات و کنایات پیچیده و معقد دور باشد و رویهم  
رفته شعر خوب باید مانند آینه صاف و پاک باشد که خود را نشان نمیدهد بلکه مرئیات  
را با انسان کامل نشان میدهد معنی مقصود را بدون زحمت و تأمل و بلافاصله بذهن سامع القاء  
نماید. یعنی خود این کلمات مثل آینه حیوه ریخته و ناهموار عایق مشاهده معانی نشود.  
گفتم شما یک چیز مهمی را فراموش کردید بگوئید و آن موضوع و معنی  
شعر است. اگر فرض کنیم شخصی تمام این مطالبی را که شما گفتید و همه آنها  
کاملاً صحیح است مراعات بنماید ولی آنها را در موضوع نوشیدن آب، خوردن  
نان و لباس پوشیدن خود بگوید آیا باز آن شعر خوب محسوب میشود؟  
گفت بدیهی است نه، در این صورت شعر مزبور مثل سفرنامه مرحوم  
مظفرالدین شاه می‌شود.

گفتم پس علاوه بر فصاحت و بلاغت باید موضوع آن هم خوب باشد.  
موضوع شعر هم باید موضوع شعری باشد.

گفت تفهیم یعنی چه موضوع شعر موضوع شعری باشد.

گفتم این مطابق خیالی بدیهی است. هر چیزی برای کاری ساخته شده است

اتومبیل برای سواری است. اگر کسی اتومبیل را ولو اینکه گرانترین اتومبیلها باشد جزء میل سالون خود بکند کار قبیحی نکرده است؟  
گفت اینطور است.

گفتم اگر کسی مثلا فیزیک یا هندسه را بشعر درآورد آیا چون فیزیک و هندسه موضوع خوبی است و حتی اساس تمدن دنیاست باید شعر او خوب باشد؟  
گفت خیر؛ حاج ملا هادی سبزواری خواسته است يك دوره حکمت را بشعر درآورد و خیلی چیز خوبی نشده است.

گفتم پس معنی اینکه موضوع شعر موضوع شعری باشد اینست که حقیقتاً شعر باشد و من خیال میکنم شعر حقیقی در درجه اول شعر غنایی «Lyrique» است و بعد از آن شعر حماسی و شعرهای اخلاقی و فلسفی میآید.

گمان می‌کنم اولین بشری که بر سطح کره شعر گفته است برای تہذیب و تربیت یا بیان يك 'دنه' تاریخی نبوده بلکه احساسات و تراوش روح خود را گفته است؛ روح او از احساسی لبریز شده آنچه را که نتوانسته است ضبط کند و بیرون رسته است آنرا شعر نامیده‌اند.

حقیقت شعر غیر از این نیست: تخیلات زیبا، رویاهای پراز وجد و شوق، احلام معما و از اندوه و ناکامی، احساسات سرشار از تحسین و تعجب، تأثر از زیبایی‌های جسمی و روحی، بیان صفات بزرگانسانی، اینها موضوع شعراست که در روح بسیاری از افراد ممتاز بشر موجود است ولی همه کس موهبت آنرا ندارد که آنها را در قالب الفاظ زیبا با آن شرایطی که خود شما بیان کردید بسایر افراد بشر نشان بدهد. شعرای بزرگ کسانی هستند که این موهبت را داشته‌اند و درجه دوم آنها کسانی هستند که اولی را دارا و از دومی محروم و شعرای متوسط کسانی هستند که از اولی محروم و از دومی بهره‌مند بوده و لذا می‌بینید الفاظ آنها بی عیب ترکیبیات و جمله بندی آنها بی نقص است ولی شعر آنها در شما هیچگونه تأثیری نمیکند نه نشاط‌انگیز است، نه محزون میکند، نه بهیجان میآورد، نه خشم و نه رأفت و عطوفت توایدمی کند و خلاصه در پرورش احساسات ابداً دستی ندارد و شعرای پست آنهاست هستند که از

هر دو موهبت و جرمند مثل بسیاری از شعرای اخیر ایران، پس بزرگترین شاعر کسی است که هر دو موهبت را بطور اتم و کامل دارا باشد.

گفت بنابراین قصیده سرایان را، مخصوصاً آنهائیکه بیشتر در مدح اشخاص سروده اند باید از صف شعرای بزرگ خارج نمود؛ پس شاعر بزرگ و فحلی مانند عنصری را که از حیث طلاقت لسان و فصاحت منطق و پختگی تعبیر در ردیف اول شعرای ایران قرار میگیرد باید کنار گذاشت؟

گفتم بدیهی است. برای اینکه آن روح وجد و شوق و مملو از احساسات عالی که لازمه وجود یک نثر شاعر است در او نبوده ولو اینکه در ترکیب الفاظ و جملات و تمیق عبارات مهارتی بسزاداشته است. مدح گفتن از یک موجود بشری برای اینکه باو پول و زندگانی بدهد، نه تنها دون مقام یک شاعر است، بلکه یک شاعر حقیقی باید نقطه مخالف این مقام را داشته باشد. یک شاعر حقیقی باید بمناعت و بلند نظری موصوف و در موضوع جمال و زیبایی بمنتهای درجه حساس و مملو از عواطف کریمه باشد. در هیچ جای دیگر دنیا نظیر آنچه در ایران و عربستان معمول بوده است دیده نشده. در خود عربستان هم آن وقتیکه هنوز در سادگی تو شش و جاهلیت زندگانی می کردند این رویه چندان معمول نبوده و زبان شعرای حساس آن وقت غالباً یا به تغزل و یا توصیف طبیعت یا بیان نکات اخلاقی باز میشده و اگر در مدح چیزی میسر شده اند بیشتر در مدح قوم و قبیله و مکارم و فضائل آنها بوده یا مکارم و فضایل شخصی از رجال شایسته مدح. بعد از اینکه عرب بواسطه فتوحات خود متمدن و متمول گردید شعر یک وسیله تبلیغ گردید و خلفا و امراء آنرا وسیله پیشرفت مقاصد سیاسی خود قرار داده و در اندک زمانی برای اقناع حس خود خواهی و خود پسندی آنها بکار رفت و از آنجا این رسم نامحمود بایران سرایت نمود. از این نقطه نظر نه تنها عنصری در ردیف شعراء درجه اول نیست. بلکه در دیوان منوچهری و فرخی سیستانی بیشتر تعبیرات شاعرانه و تخیلات لطیف می توان پیدا کرد تا در شعر عنصری. گفت بنابر این باید مولوی را بزرگترین شاعر ایران دانست زیرا نه تنها لب بمدح و ستایش کسی باز نکرده، بلکه کتاب عظیم الشان او پر است از مطالب

اخلاقی و دینی و فلسفی و عشقی . و اگر دیوان غزلیات او را که با اسم شمس تبریزی سروده است ورق بزیم بیشتر این معنی را اذعان خواهیم کرد که يك شوق ملتهب و جذبه سرشاری روح او را بهیچان آورده است.

گفتم البته اگر شعر تنها معانی شعری و فلسفی بود مولوی بزرگترین شعرای ایران محسوب میشد ولی شعر علاوه بر وجود آن روح مخصوص به شاعر باید از حیث الفاظ دارای همان شرایطی باشد که خود شما چند دقیقه پیش گفتید . در روح حضرت مولوی يك طوفانی از احساسات و معانی می خروشید . مولانا می خواست این طوفان را بیرون بریزد . بنابراین چندان اهمیتی با الفاظ نمیداد و لذا هم در مثنوی و هم در دیوان شمس تبریزی اشعار سست و باصطلاح شعرشناسان ترکیبات غث زیاد است . همان طوریکه اشعار زیادی در این کتاب دیده می شود که در طلاقت و عذوبت و فصاحت آیتی محسوب میشود همانطور اشعار بست و متوسط زیادتر در آن دیده میشود: برای اینکه بساحت شاهخ مولوی جسارتی نشده باشد بعقیده من بهتر اینست که ایشان را از ردیف شعرا خارج و در صف فلاسفه و محققین گذاشته . گفت پس مجبوریم برگردیم بهمان فردوسی که بقول یکی از نویسندگان

انگلیس پیغمبر شعرای ایران است.

گفتم چه اجباری دارید بعد از مولوی فردوسی را معین کنید.

گفت برای اینکه اولاً از حیث الفاظ و استحکام ترکیب و پختگی تعبیر در صف اول شعرای ایران قرار می گیرد . ثانیاً در وقتی فردوسی با سرودن شاهنامه شروع کرد که ایران و زبان ایران و تاریخ ایران و قومیت ایران در زیر نفوذ دینی و ادبی عرب رو باضمحلال و انقراض می رفت، فردوسی با سرودن شاهنامه مجدداً افتخارات فراموش شده را بخاطر فرزندانش این مرز و بوم آورده و تاریخ پر از غرور و عظمت گذشتگان را زنده نموده و باین وسیله غرور ملی که یگانه ضامن بقاء و حیات ماتی می تواند باشد ایجاد کرده . داستان پهلوانی و سلجشوری ایران را زنده نموده ، افسانه های تاریخی ایران را از فراموشی و انحاء حفظ کرد و همان طوریکه خود او میگردد از نظم کاخ بلندی تشیید نمود که دست تطاول ایام از خراب کردن آن



کرتاه است. ثالثاً در شاهنامه معانی بزرگ اخلاق و سلوک، سیاست، حماسه، تغزل و تشبیهات بدیعه بدرجه ای فراوان است که آن را یکی از کتب خالد، و فنا ناپذیر خواهد ساخت. اگر ایلیاد وادیسه از شاهکارهای ادبیات دنیا بشمار و هم بزرگترین شعرای دنیا بنام است چرمانا فردوسی را نظیر او و شاهنامه را جزء کتب خالد ادبی ندانیم؟

گفتم تبیلی متشکرم از آنکه شمه ای از آنچه در ذهن من راجع به فردوسی خنجان داشت بیان فرمودید. اگر فردوسی را نظیر هم و شاهنامه را نظیر ایلیاد بدانیم نه تنها گزاف نگفته ایم بلکه این مدعائی است که دنیا هم آنرا می پسندد. بخاطر دارم یکی از نویسنده گان انگلیسی (لورد اوبری) در یکی از کتب خود فصای راجع کتاب داشت و در آخر آن فصل صد جلد از کتب غیر معاصر را بخواتدگان خود معرفی می کرد که بمنزله کتابهای اساسی و دنیائی و جاوید دانسته بود. مانند کتب مقدسه آسمانی، ایلیاد هم، جمهوری افلاطون و غیره و غیره که بخاطر ندارم.

از جمله شاهنامه فردوسی را در صف کتب خالد اسم برده بود؛ این نکته نشان می دهد که شاهنامه نه تنها در نظر ما فارسی زبانان این قدر و مقدار را دارد، بلکه در نظر بسیاری از ارباب ذوق و دانش فرنگ هم همین حال را دارد شاید اگر همه آن بطور صحیحی ترجمه شود اکثریت متفکرین دنیا باینده و شما هم سایه بشوند.

ولی این ها هیچ کدام دلیل بر این نیست که ما شاعری بزرگ تر از فردوسی نداشته باشیم.

فردوسی را ما از چه لحاظ بیشتر می پسندیم؟

اگرچه در استحکام بنیان ادبی فردوسی در ردیف اول شعرای ایران قرار می گیرد ولی ملت ایران برای این بفردوسی احترام نمیکنند زیرا از حیث فصاحت و جزالت و عذوبت سعدی بر او مقدم است و از حیث انسجام و پختگی اشعار عنصری و مسعود سعد بیشتر باین صنعت متصف است و از حیث خیال پروری خمسه نظامی بیشتر از شاهنامه تخیلات زیبا دارد و از حیث جذب و شوق مولوی و حافظ بر او تفوق دارند.

فردوسی را ما برای این دوست می داریم که روح وطن پرستی بیشتر از هر شاعری در او بوده و در وقتیکه دیانت و زبان عرب تمام شئون تاریخی و عزت

قومی ما را تحت الشعاع گرفته بود. مردم ایران گفت که شما بازماندگان چه کسانی هستید و با افسانه های حماسی و تاریخی خود خون سرد شده را در عروق ابناء این کشور بغلیان آورده و این وظیفه را بایک ایمان و حرارت و جذبه ای انجام داده است که هنوز هم مردمان لایبالی و بی عقیده قطعات مختلفه آن را میخوانند موی بر اندامشان راست میشود و یک زحوی هیجان و اضطراب و تائر شدیدی در آنها ایجاد میشود. فردوسی در احیاء غرور ملی و مفاخر قومی و ایجاد روح جوانمردی و بزرگ منشی، در پرورش روح استقلال و تعالی طلبی و پاره کردن زنجیر های اسارت نژادی معجزه کرده است و از این حیث بزرگترین شعرای ایران است. یعنی از حیث اجتماعی و سیاسی و خدمت کردن بنهضت ملی این آب و خاک.

علاوه بر این شاهنامه فردوسی پر است از نصایح و حکمت های عمای و ترویج فضایل و ملکات عالی و تقبیح رذایل و دنیا با - آنهم بالهجه های بسیار مؤثر و نافذ. من خیال میکنم روزیکه فردوسی شاهنامه را آغاز کرد و در تمام مدتیکه بدان مشغول بود یک خیال بیشتر نداشت ولی آن خیال، طبع بسیم و زره جمود غزنوی نمود: طبع و نظر شاعر طوسی بسی والاتر از این بود که باین پستی هاسر فرود آورد و شاهنامه از آن بزرگتر و با جلال تر است که سی هزار دینار سلطان متعصب ترك باعث پیدایش آن شده باشد. خیالی که بر تمام هستی او مستولی بود احیاء تاریخ ایران و بوسیله نظم، آنرا جاوید نمودن بود؛ بنابراین نمیتوانست بسایر جنبه های شعری اهمیت زیادی بدهد ولی طبع توانا و روح بزرگ شاعر این عدم توجه بسایر جهات را جبران میکرد. از این رو در شاهنامه اشعار زیادی می بینم که از حیث فصاحت و بلاغت و بختگی و جزالت مثل اعجاز و شایسته است سرمشق گویندگان شود و از این حیث شباهت کاملی بحضرت مولوی دارد و باز بهمین علت شاهنامه از نقطه نظر زبان فارسی و محسنات لفظی و ادبی یک دست و یک نواخت نیست و اشعار متوسط و سست خیلی زیادتر از اشعار خوب آنست.

گفت اگر بخواهیم باین طرز استدلال کنیم پس دیگر جایی برای نظامی هم باقی نمی ماند زیرا اگر چه از حیث تخیلات و تشبیهات بدیعه و لطائف تعبیرات

بیمانند است ولی از حیث الفاظ و یکدست نبودن اشعار و وجود اشعار متوسط و سست در خمسه نمیتوان او را اول شاعر ایران دانست :

گفتم گمان میکنم اینطور باشد . اگر چه نظامی از لحاظ همین حیثیاتی که برای او قائل شدید باید بزرگترین شاعرش نامید زیرا معنی حقیقی شاعر در نظامی بطور اتم موجود است ولی از حیث الفاظ ما شاعری داریم که بر او قدم است اگر چه در خیال پروری به پای نظامی نمیرسد .

گفت غیر از سعدی و حافظ دیگر کسی باقی نمیماند

گفتم اگر بهمان کلامه سعدی اکتفا کرده بودید صحت را آسانتر تمام میکردیم

گفت پس حافظ؟

گفتم - حافظ را باید مثل مولوی بوسید و کنار گذاشت .

گفت - یعنی شما سعدی را مافوق حافظ میدانید؟

گفتم - نه، سعدی را مافوق حافظ نمیدانم . در حافظ جنبه‌های موجود است که در هیچک از شعرای ایران نیست بعقیده من بزرگترین امتیاز افراد بشر از همه دیگر آزادی فکر و قوه پرش تصورات و خیالات آنهاست . آزادی فکر و وسعت خیال و راستگی از قیود و تعلقات ، بی اعتنائی سرد و نزدیک بتحقیر نسبت بحیات و آن چیزهایی که افراد بشر را میفریبند و خلاصه يك روح منبع و سرکش و آشنا بحقایق کون در حافظ بیشتر از هر شاعری دیده میشود . آنچه سر از باب ذوق و حال را در مقابل این شاعر بزرگ خم میکند این امتیازات است . این مزایا است که حافظ را از سطح قرارگاه سایر شعراء بالاتر برد و در میان ستارگان آسمان قرار میدهد . حافظ با همان نظریکه جد پیری بمشاجره و ملاحظه نواده‌های خود گوش داد و با تبسم شفقت و تمسخر بآنها نگاه میکند بمقررات و مسلمیات حیات نگاه میکند . حافظ میان شعرای ایران در آزاد فکری مانند آنا تول

فرانس در میان نویسندگان فرانسه و اوالعلاء معری در شعراء عرب میباشد .

من نمی خواهم بگویم خواجه غزلهای زیبا و اشعار براز و جد و حال ندارد

بلکه از این باب هم اشعار زیادی دارد که آیت زبان فارسی محسوب میشود ولی اشعار متوسط و سست در دیوان حافظ زیاد میشود . مخصوصاً و قتیکه غزلیات او از نکات فلسفی

عاری بوده و فقط قصد او غزل - رائی بوده است .

برخلاف سعدی که ماک سخن بر او مسام است، سعدی رب النوع فصاحت و بلاغت است، سعدی خداوند زبان پارسی است، سعدی اگر دعوی پیغمبری می‌کرد و معجز خود را کتاب بوستان و دیوان طیبیات قرار میداد بی شبهه کسی نمی توانست این دعوی را در هم بشکند. کلیات شیخ بمنزله قرآن زبان پارسی است که در آن، عذوبت و طلاقت، فصاحت و بلاغت، حسن ترکیب و انتخاب کلمات با یک ذوق مخصوصی تعبیه شده است که همیشه سر مشق پختگی و سلاست و زیبایی است.

کتاب سعدی تا همیشه محک زبان پارسی خواهد بود: هر چه با آن مطابقت کند درست و هر چه از آن تخلف کند فاسد است.

حیرت انگیزتر از همه اینست که برخلاف سایر شعرا که غث و سمین دارند کتاب شیخ بزرگوار همه یک دست است. من تا حال نه در شعر و نه در نظم شیخ ترکیب سست، یا جمله معقد، یا خلاف فصاحت ندیده‌ام. نمی‌گویم نیست ولی تا کنون بر نخورده‌ام و این خود دلیل بر این است که اگر چیزی مخمل فصاحت و موازین ادبی در آن باشد بدرجه ای نادر و کمیاب است که سهولت نمیشود پیدا کرد.

بهمین اندازه مهم است سرشاری طبع او در سرودن غزلهای زیبای خالی از تکلف و اغراق و ابتذال که هفتصد سال مساعی گویندگان نتوانسته است از طراوت و حلاوت آنها بکاهد و هر کس یکی چند غزل خوبی گفته است بخود بالیده است که اشعار او شبیه اشعار شیخ میباشد.

باید این نکته را فراموش نکرد که مشکل ترین اقسام شعر غزل است زیرا قصیده سرائی آنهام باین سبکی که در ایران معمول بوده است، یعنی مقدماً توصیفی از طبیعت یا تغزل نسبت بمعشوق خیالی کردن و بمناسبتی گریز زدن بمدح ممدوح و آنوقت بفکر و قریحه فشار آوردن که در مدح ممدوح مبالغه ها کنند چندان موهبت زیادی لازم ندارد. همیقدر قدرت طبعی برای تلیق نظم داشته باشند کافی است و یا اینکه مانند نظامی قصه های خیالی در نظر آوردن و آنوقت بانواع تخیلات زیبا جلوه دادن کمتر مشکل است تا اینکه انسان این همه غزلهایی بسراید که هیچ گونه موضوع معینی نداشته باشد. موضوع آن فقط الهامی است که در یک روح مملو از احساسات وجود دارد و گوینده را سرودن یک دیوان غزل بکشانند که همه آن ها

زیبا، همه آنها دارای مضمون همه آنها دور از تکلف و تصنع، همه آنها منطبق بر حالات عشقی، همه آنها خالی از اغراق، انسان وقتی دیوان شیخ را میخواند خیال می کند این سراینده بزرگ تمام عمر عاشق بوده و همیشه از تمام قلب دوست داشته و این روح حساس همیشه در مقابل جمال واقع بوده و متأثر از آن.

اگر در دیوان غزلیات مولوی افکار تصوف زیاد دیده نمیشد و مولوی میتواند از هجوم معانی و احساسات خود تا اندازه ای که بتواند الفاظ را همیشه یک قالب منسجم و پخته و خالی از وهن و سستی در آورد جاوگیری کند شاید او تنها کسی بود که مانند سعدی میشد زیرا روح متهیج تر و ماتهت تر و سرکش تر از سعدی داشت ولی همین اعتدالی که در عواطف سعدی می بینم کلیات او را اینطور یکنواخت و نمونه فصاحت و بلاغت ساخته است.

من دیگر از مطالب اخلاقی سعدی صحبت نمیکنم که تمام کارم و ردایل معروفه زمان خود را با شیرین ترین بنیان و ساده ترین طرز و محکمترین اماوی مدح و ذم نموده است زیرا گو با این قسمت از کتاب شیخ معروفتر از آنست که محتاج توضیح و بیانی باشد. گفت پس عقیده شما بزرگترین شاعر ایران سعدی است؟  
گفتم نه عقیده من بلکه بدلیل کلیات شیخ بزرگترین شاعر ایران سعدی است.

### معارف در ژاپون



وزیر معارف ژاپون در دارالایام شهر فوکاگاوا شخصاً مشغول بازدید عملیات پانسی اطفال است.